فصلنامه علمی ـ پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی
سال چهارم، تابستان ۱۳۹۲، شماره ۱۱
صفحات ۷۰ ـ ۴۵

The History Of Islamic Culture and Civilization
A Quarterly Research Journal
Vol. 4, Summer 2013, No. 11

ریشه‌های تاریخی تبعیض درباره موالی در عصر خلفا

مصطفی معلمی*
مجتبی اسفندیاری**

چکیده

با ظهور و گسترش اسلام علاوه بر اعراب، مردمانی از دیگر نژادها و ملل به اسلام گرویدند. تعصبات و گرایش‌های قومی و قبیله‌ای و پیوندهای خونی در میان عرب جاهلی از یک سو و ظهور اسلام در میان اعراب از سوی دیگر موجب شد تا پس از اسلام این اندیشه در میان عرب پدید آید که گویا مسلمانان عرب‌تبار شهروند برتر و درجه یک بوده و غیرعرب یا عجمان شهروند فروتر و درجه دو هستند. این اندیشه که حتی زمان حیات پیامبرﷺ نیز در رفتار برخی مسلمانان تجلی نمود، موجب رخداد مشکلات فراوانی برای مسلمانان غیرعرب شد. عواملی چند در تشدید این مشکلات و تداوم این اندیشه دخیل بوده‌اند و برخی از آنها نسبت به بعضی دیگر تأثیرگذارتر بوده‌اند؛ اما کمتر در تحقیقات و پژوهش‌های معاصر بدانها پرداخته شده است. این مقاله درصدد است تا اندکی واکاوی بیشتر در مسئله انجام داده و نگاهی به وضعیت مسلمانان غیرعرب به‌ویژه ایرانیان بیندازد.

واژگان کلیدی

اسلام، عرب، عجم، موالی، الحمرا، بنی‌امیه، بنی‌عباس.

---

*. استادیار گروه معارف دانشگاه علوم پزشکی مازندران. moallemee@chmail.ir
**. عضو هیئت علمی گروه معارف دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری و دانشجوی دکتری انقلاب اسلامی دانشگاه معارف اسلامی. mojtaba_esfandiari@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۴/۱۲

مقدمه

تازیان برای ایجاد تمایز میان خویش و دیگر اقوام، خود را عرب و دیگران را عجم نامیدند؛[۱] آنچه از سخنان دیگر اقوام نمی‌فهمیدند، اعجمی خوانده و زبان خویش را عربی می‌گفتند.[۲] این معنا به نوبه خود مشکلی دربر ندارد؛ چراکه روشن است هر قومی زبانی را که نمی‌فهمد، گُنگ بنامد. اما از آنجا که قرآن به‌عنوان آخرین پیام رسمی الهی در میان اعراب و به زبان عربی نازل شد و اسلام از شبه‌جزیره عربستان سر برآورد و از جانب پروردگار متعال به‌عنوان نسخه نهایی زندگی بشر معرفی شد، اعراب جاهلی که اکنون مسلمان شده بودند، آشکارا در برابر غیر عربان اعلام می‌داشتند ما شرافت عربی داریم و اهل سبقت در اسلام هستیم و جایگاه برتری نسبت به شما داریم.[۳] این مسئله چنان اهمیت داشت که حتی مهاجرین در برابر انصار خود را از شرافت بالاتری برخوردار دانسته و خلافت را از انصار دور ساختند؛ چون خود را به رسول الله ﷺ نزدیک‌تر می‌دیدند.[۴] با این وصف می‌توان انتظار داشت که اعراب در مواجهه با ایرانیان یا هر نژاد دیگری، چگونه نگاه و رفتاری داشتند.[۵]

ایرانیان تازه‌مسلمان که در میان عرب به موالی، عجم یا حمرا شناخته می‌شدند،[۶] در جامعه عربی شهروند درجه دو به‌شمار می‌رفتند. آنان غالباً با بی‌مهری عرب روبه‌رو بودند. نگاه تحقیرآمیز و نیز رفتار تبعیض‌آمیز عرب نسبت به موالی پیوسته موجب بروز تنش‌هایی میان این دو گروه می‌شده است؛[۷] چنان‌که

---

۱. ابن‌حبیب بغدادی، *المنطق فی تاریخ قریش*، ص ۲۱؛ فراهیدی، *العین*، ج ۱، ص ۲۳۷؛ ابن‌سیدة، *المحکم*، ج ۱، ص ۲۱۱؛ جوهری، *صحاح اللغة*، ج ۲، ص ۶۳۶؛ علی، *المفصل فی تاریخ العرب*، ج ۷، ص ۳۰۸.

۲. همان؛ جاحظ، *الحیوان*، ج ۱، ص ۲۹.

۳. ابن‌حبیب، *المنمق فی تاریخ قریش*، ص ۲۱؛ حاکم نیشابوری، *المستدرک*، ج ۴، ص ۸۶؛ سرخسی، *المبسوط*، ج ۵، ص ۲۴.

۴. احمد بن حنبل، *المسند*، ج ۱، ص ۵۶؛ یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۲۶؛ طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۲، ص ۴۵۶؛ بیهقی، *السنن الکبری*، ج ۶، ص ۱۶۵؛ ابن‌حجر عسقلانی، *فتح الباری*، ج ۷، ص ۲۴.

۵. حتی عرب‌تبارانی که در نواحی مختلف ایران زندگی می‌کردند، بر شرافت عرب بر عجم صحه می‌گذاردند و بر آن تأکید می‌کردند. از ابوعبدالله حسین بن حسن حلیمی (د. ۴۰۳ ق) نقل شده که در توضیح روایت منسوب به پیامبر ﷺ که فرمود: «حب العرب من الایمان و بغضهم کفر»، آورده است: «در این سخن و گفته‌های پیش از این برتری عرب بر عجم است. پس کسی را نشاید تا زبان به برتری عجم بر عرب گشاید، حال آنکه خداوند برترین فرستاده‌اش را از میان عرب برانگیخت و آخرین کتابش را به زبان عرب فرستاد. بنابراین بر مردم واجب است زبان تازی فراگیرند تا امر و نهی الهی را دریابند و هرکه عرب را دشمن بدارد و یا عجم را بر ایشان برتری دهد، همانا با این کار رسول خدا ﷺ را آزرده است؛ چراکه درباره قومش سخنی نازیبا بر زبان رانده و هرآنکه او را بیازارد، همانا خدا را آزرده است!» (مناوی، *فیض القدیر*، ج ۳، ص ۴۸۹)

۶. بلاذری، *فتوح البلدان*، ج ۲، ص ۳۴۳؛ فراهیدی، *العین*، ج ۳، ص ۲۲۸؛ زمخشری، *الفائق فی غریب الحدیث*، ج ۱، ص ۲۷۷.

۷. برای ملاحظه شواهد این امر ر.ک به: جمال جودة، *اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی موالی در صدر اسلام*، فصل سوم؛ احمد امین، *ضحی الاسلام*، ص ۱۱، ۲۴ ـ ۲۳ و ۲۷ ـ ۲۶.

مورخان کهن و بیشتر پژوهندگان معاصر ابراز داشته‌اند در عصر خلافت بنی‌امیه ناخرسندی موالی از دستگاه خلافت به اوج خود رسید و درپی ستم و تبعیض والیان اموی، شورش‌های متعددی پدید آمد.

برخی پژوهشگران معاصر عرب و نیز بعضی مستشرقان، دولت بنی‌امیه را احیاگر عصبیت عربی برشمرده و تمام مسئولیت ظلم و ستم‌های روا داشته شده بر موالی، به‌ویژه ایرانیان را بردوش خلفا و والیان این دولت نهاده‌اند.[۱] در برابر این عده نیز گروهی قرار دارند که حکومت بنی‌امیه را تبرئه کرده و رفتار آنان را در قبال موالی ستوده‌اند. آنان نوشته‌اند که اگر ظلم یا تبعیضی نسبت به موالی در حکومت بنی‌امیه صورت پذیرفته، بسیار اندک بوده و همان موارد اندک نیز به‌دور از چشم خلفا و در نتیجه ناشی از سیاست‌های نادرست و خودسرانه بعضی والیان بوده است.[۲] در میان همین گروه نیز عده‌ای با اذعان به وجود برخی سیاست‌های ظالمانه بنی‌امیه، آن را نتیجه اوضاع و شرایط زمانه معرفی کرده و بنی‌امیه را ناگزیر از اتخاذ چنان سیاست‌هایی دانسته‌اند.[۳] جمال جوده نویسنده معاصر عرب در کتابی که چند سال قبل به فارسی ترجمه شده، مسئله ولا و موالی را به‌دقت مورد بررسی قرار داده است. گرچه او کار خویش را نو و متفاوت با دیگر پژوهش‌های انجام‌شده می‌داند، ولی با شواهدی که در این پژوهش خواهد آمد، درمی‌یابیم که ایشان نیز به گروهی تعلق دارد که بنی‌امیه را تبرئه کرده و وضع موالی را خوب جلوه داده است.

طرح مسئله

آیا می‌توان مشکل موالی به‌خصوص ایرانیان با جامعه عربی را به عصر خلافت بنی‌امیه محدود کرد؟ به‌نظر می‌رسد اگر موالی در تقسیم عطایا، ازدواج با زنان عرب و دستیابی به مناصب حکومتی با جامعه عربی چالشی مداوم داشتند، باید ریشه‌های این امر را پیش از حکومت بنی‌امیه جستجو کرد؛ چراکه مستندات و شواهدی در منابع وجود دارد که نشان می‌دهد تقابل عنصر عربی با موالیان به‌ویژه ایرانیان در دوره خلافت ابوبکر، عمر و عثمان نیز سابقه داشته است. آیا می‌توان از اهمیت دوران خلافت‌های یادشده در ایجاد مبنا در برخورد با موالیان غافل شد؟

پیشینه بحث

پژوهندگان معاصر عرب و نیز مستشرقان، مواجهه موالی و اعراب را به گونه‌های مختلف بررسی کرده‌اند. کسانی چون گلدزیهر و فان فلوتن مشکل موالی را در حکومت بنی‌امیه منحصر دانسته و

---

۱. نجار، *الدولة الاموية فی الشرق*، ص ۱۱۳؛ احمد امین، *ضحی الاسلام*، ج ۱، ص ۴۵؛ فلوتن، *السیادة العربیة والشیعة و الاسرائیلیات فی عهد بنی‌امیة*، ص ۲، ۲۷ و ۴۳ ـ ۴۲.

۲. عبدالعزیز اللُمَیلِم، *وضع الموالی فی دولة الاموية*، ص ۷، ۱۳ و ۱۲۵.

۳. عبدالعزیز الدوری، *مقدمة فی تاریخ صدر الاسلام*، ص ۱۰۳.

بنی‌امیه را دولتی ستمکار نسبت به موالی معرفی کرده‌اند.[۱] ولهاوزن در فصل نهم از کتاب خویش که به سقوط دولت عربی پرداخته، به تفاوت‌های میان عرب و موالی و جایگاه فرودست موالی نزد اعراب اشاره کرده است.[۲] او هنگام ارائه تحلیل از حکومت عمر بن عبدالعزیز، ستم‌های بنی‌امیه و کارگزارانشان را یادآور شده، ولی به‌عنوان مثال درباره بازگرداندن موالی به روستاها یا اخذ خراج از آنها، کار بنی‌امیه را سیاستی مناسب برای احیای کشاورزی دانسته است.[۳] وی در موضعی از کتابش گفته است که حکومت بنی‌امیه به هیچ روی بر مبنای حکومت نبویﷺ و اصحاب ایشان نبوده است.[۴] احمد امین نیز همسو با مستشرقان، رفتار بنی‌امیه را نسبت به موالی ستمکارانه دانسته است. او گرچه شواهدی در تحقیر موالی از جانب اعراب آورده، اما شیوه خلیفه دوم را نسبت به موالی عادلانه ارزیابی کرده است.[۵] جرجی زیدان در ***تاریخ تمدن اسلام*** همسو با مستشرقان یادشده بنی‌امیه را به باد انتقاد گرفته و دوران خلفای راشدین و بنی‌عباس را برای موالی بهتر از دوران بنی‌امیه دانسته است.[۶] شبلی نعمانی نیز در پاسخ به او و حمایت از بنی‌امیه، مطالبی را تحریر نمود و در مجلات هند به چاپ رساند. مجله ***المنار*** مصر نیز مجدداً مطالب شبلی را در برخی شماره‌هایش انعکاس داد. پاسخ نعمانی به زیدان در بخش مربوط به این پژوهش حول محور تضعیف منابع و مستندات کتاب زیدان قرار دارد.[۷] البته نعمانی در برابر انبوه شواهد تاریخی ارائه‌شده از سوی زیدان چاره‌ای نداشت که بنویسد: «و اذا تَصَفّحتَ الکُتُبَ یظهَرُ لَکَ اَنَّ الاقوالَ التي نَسَبَها إلی العَرَبِ عُموماً انَّما هِي اقوالُ شِرذِمَةٍ خاصَّةٍ مَوسُومَةٍ بِاصحابِ العَصَبِیةِ ...».[۸]

عبدالعزیز الدوری نظام حکومتی بنی‌امیه را تداوم نظام حکومت خلفای راشدین دانسته و موارد ظلم بنی‌امیه نسبت به موالی را نتیجه شرایط زمانه تلقی کرده که گریزی از آن نبوده است. او در آخرین اثر خود که چندی پیش منتشر شده است و تحریری جدید از کتاب ***مقدمه‌ای بر تاریخ صدر اسلام*** به‌شمار

---

۱. گلدزیهر، *العقیدة و الشریعة فی الاسلام*، ص ۷۱ ـ ۷۰ (البته در قضاوتی کلی درباره شیوه حکومت بنی‌امیه که عربیت را تقویت می‌کردند)؛ فلوتن، *السیادة العربیة و الشیعة و الاسرائیلیات فی عهد بنی‌امیه*، ص ۲۷.

۲. ولهاوزن، *تاریخ الدولة العربیة*، ص ۴۷۱.

۳. همان، ص ۲۷۰. او درباره حجاج بن یوسف معتقد است که اخبار قساوت‌های وی ساخته دشمنانش بوده است. (همان، ص ۲۴۸)

۴. همان، ص ۲۹۷.

۵. احمد امین، *ضحی الاسلام*، ج ۱، ص ۴۵.

۶. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ص ۲۳۳ ـ ۲۲۷، ۲۴۳ و ۷۰۱ ـ ۶۹۶ .

۷. شبلی نعمانی، «نقد تاریخ التمدن الاسلامی»، *مجله المنار*، ش ۳۲۲، ص ۶۲.

۸. و آنگاه که کتاب‌ها را ملاحظه کنی، بر تو آشکار خواهد شد که عمده اخباری که به عرب نسبت داده، سخنان گروهی اندک ویژه‌ای است که به هوداران عصبیت موسوم‌اند! (همان)

می‌رود، مشکل موالی و بنی‌امیه را در درجه اول حاصل از گرایش‌های دینی، نژادی و اجتماعی ایرانیان دانسته است.[۱] او همچنین تحقیر موالی را تنها به آغاز حکومت بنی‌امیه محدود کرده است.

عبدالعزیز اللمیلم یکی دیگر از پژوهشگران معاصر عرب درباره رابطه بنی‌امیه و موالی نوشته است: «یبدو لي أنَّ الامویینَ لَم یضطَهدوا المَوالي بحالٍ مِن الأحوالِ وَ اِنَّما هُناکَ اُمورٌ وَ ظُروفٌ أجبَرَت الأمَویینَ علی انتِهاجِ أسلُوبٍ مُعَینٍ فی الولایةِ وَ القضاءِ وَ الادارةِ و القیادةِ.»[۲] فاروق عمر یکی دیگر از پژوهشگران معاصر عرب نیز در برابر مستشرقان یادشده و مورخان عرب[۳] قرار گرفت و از بنی‌امیه دفاع کرده و اوضاع خراسان را زمینه بروز برخی منازعات میان حکومت عربی و موالی دانسته است؛[۴] ولی در عین حال پذیرفته که برخی فشارهای اقتصادی و تبعیضات اجتماعی نسبت به ایرانیان روا داشته می‌شده است.[۵] عماد علی نیز در کتابی که در دهه گذشته هجری منتشر کرده، چنین آورده است:

> «سعی کردم تا با استناد به شواهد تاریخی روشن سازم این سخن که امویان جانب عرب را رعایت کردند و موالی را از حقوق‌شان محروم ساخته و از مناصب و کارهای دولتی دور نموده و حتی پس از اسلام نیز از آنان جزیه ستاندند، سخنی باطل است![۶]
>
> طرفه آنکه، در همین مورد عبدالعزیز الدوری آورده است: «ولی بدترین بدعت امویان و اثرگذارترین آن در تاریخ آن دوران، همانا جزیه و خراج گرفتن از تازه‌مسلمانان بود!»[۷] ولی همو بنی‌امیه را ناچار به اخذ چنین سیاستی دانسته است.[۸] جمال جوده با آنکه مسئله ولا، تعصب عربی و نیز بعضی اقدامات خلیفه دوم را به‌خوبی مطرح کرده است، اما با محدود کردن مشکل موالی در کوفه یا بصره کوشیده تا گروهی خاص از موالی را مسئول مشکلات پدیدآمده در روابط میان بنی‌امیه و آنان معرفی کند.[۹] او همچنین بسیاری از مشکلات موالی را ناشی از تعصب عربی و سنن جاهلی دانسته، ولی به عوامل

---

۱. عبدالعزیز الدوری، *مقدمة فی تاریخ صدر الاسلام*، ص ۸۰ .

۲. برایم چنین روشن شده که امویان هیچ‌گاه ستمی بر موالی روا نداشته‌اند؛ اما بنابر شرایطی مجبور به اتخاذ روشی خاص در کشورداری و قضاوت و اداره و فرماندهی شدند. (عبدالعزیز اللمیلم، *وضع الموالی فی الدولة الاموية*، ص ۱۲۷)

۳. کسانی مثل؛ جرجی زیدان، احمد امین، فلیپ حتّی، حسن ابراهیم حسن و عبدالعزیز الدوری.

۴. فاروق عمر، *ثورة العباسية*، ص ۱۴ ـ ۱۳.

۵ همان، ص ۴۸.

۶. عماد علی، *الموالی و دورهم فی الدعوة الی الله تعالی*، ص ۱۳. البته عماد علی در مورد اخذ جزیه پس از اسلام نیز گفته است: «... در بدترین حالت اگر این مسئله واقعیت هم داشته بود، وسوسه شیطانی و اشتباه یک کارگزار بوده و نه اینکه تماماً سیاست دولت بوده است!». (همان، ص ۱۳۱)

۷. عبدالعزیز الدوری، *النظم الاسلامية*، ص ۱۰۶.

۸. همو، *مقدمة فی تاریخ صدر الاسلام*، ص ۷۸.

۹. جمال جوده، *اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی موالی در صدر اسلام*، ص۲۰۳.

احیاکننده تعصب عربی و جاهلی نپرداخته است. افزون بر این، استناد وی به برخی روایات نادرست بوده است؛ چراکه مطالعه یک روایت باید جامع و با توجه به شرایط حاکم بر آن باشد. این در حالی است که او با برداشت نادرست و جزئی از روایات، به استنتاجات کلی‌تری دست یازیده است که بسیار جای تأمل دارد.[۱]

برخی پژوهشگران ایرانی نیز در مقاله‌ای به اوضاع موالی در دوران بنی‌امیه پرداخته‌اند.[۲] آنان گرچه در بیان پیشینه تحقیق به‌جز جمال جودة، نامی از دیگر پژوهشگران و نویسندگان معاصر عربی و آثارشان به میان نیاورده‌اند، اما بررسی‌های آنها در واقع

---

۱. برای نمونه، وی در جایی آورده است که با گسترش فتوحات مفهوم ولا به غیرعرب محدود شد و این گرایش در پایان خلافت خلفای راشدین خود را نشان داد. آنگاه به بیان حدیثی پرداخته که در آن رباح بن حارث نخعی گفته است: «گروهی در رحبه نزد علی‌ؑ آمدند و گفتند: السلام علیک یا مولانا! علی‌ؑ گفت: چگونه مولایتان باشم، درحالی‌که شما عرب هستید!» (همان، ص ۹۱ ـ ۸۸) برداشت جوده از این ماجرا چنین بوده که چون ولا محدود به غیرعرب بود، علی بن ابی‌طالب‌ؑ چنان سخنی گفته است. اما به‌نظر می‌رسد منبع مورد استناد ایشان روایت را به شکلی ناقص آورده است و حتی افزوده‌هایی نیز به چشم می‌آید که در منابع کهن‌تر از منبعی که آقای جوده ارجاع داده، این افزوده‌ها از برداشت‌های راوی قلمداد شده و در واقع سخن علی‌ؑ نبوده است. ابن‌ابی‌شیبه (د. ۲۳۵ ق) ماجرا را این‌گونه آورده است: «بینا علي جالسا فی الرحبة إذ جاء رجل علیه أثر السفر، فقال السلام علیک یا مولاي! فقال: من هذا؟ فقالوا هذا أبو أیوب الانصاري. فقال: إني سمعت رسول الله‌ﷺ یقول: من کنت مولاه فهذا علي مولاه.» (ابن‌ابی‌شیبه، *المصنف*، ج ۷، ص ۴۹۶) قاضی نعمان مغربی (د. ۳۶۳ ق) نزدیک به همین ماجرا آورده است: «عن أبي‌رملة قال: کنت جالسا عند علي‌ؑ فی الرحبة إذ أقبل إلینا أربعة نجائب فأناخوها عن بعد ثم تقدموا حتی وقفوا علی علي‌ؑ فقالوا: السلام علیک یا مولانا! قال و علیکم السلام، من أین أقبلتم؟ قالوا أقبلنا من أرض کذا و کذا. قال: و لم دعوتموني مولاکم؟ قالوا سمعنا رسول الله‌ﷺ یوم غدیر خم یقول: من کنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فقال عند ذلک: أناشد الله رجلا سمع من رسول الله‌ﷺ یقول ما یقوله هولاء الرهط إلا قام!» وی همچنین آورده است: «عن ریاح بن الحارث النخعي قال: کنا جلوسا عند علي‌ؑ إذ أقبل رکب و هم متلثمون بعمائمهم حتی نزلوا و واجهوا علیا‌ؑ فقالوا السلام علیک یا مولانا! فقال لهم: السلام علیکم! ألستم من العرب؟ قالوا نعم، نحن من الانصار و هذا أبوأیوب الانصاري فینا، فحسر آبوایوب عمامته عن وجهه و قال: سمعت و هولاء الرهط معي یوم غدیر خم ما سمعنا من رسول الله‌ﷺ و نحن علیه! فقال: و ما سمعتم منهم؟ قالوا سمعناه یقول ما قد علمت إذ أخذ بیدک و أقامک، فقال: من کنت مولاه فهذا علي مولاه ... فأنت مولانا و نحن أنصارک فأمرنا ما شئت!» (قاضی نعمان، *شرح الاخبار*، ج ۱، ص ۱۰۸) منابع دیگر نیز این ماجرا را ثبت کرده‌اند: احمد بن حنبل، *المسند*، ج ۵، ص ۴۱۹؛ طبرانی، *المعجم الکبیر*، ج ۴، ص ۱۷۴؛ ابن‌عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۴۲، ص ۲۱۲؛ هیثمی، *مجمع الزوائد*، ج ۹، ص ۱۰۴. از مجموع گزارش‌های یادشده دو نکته قابل دریافت است: نخست آنکه، پرسش از عرب بودن مخاطبان از آن روی بوده که ایشان صورت خویش پوشانده بودند و کسی چهره آنان را نمی‌دید! دوم آنکه، تفکیک و تفاوت میان مولا و عرب موجب نشده بود که علی‌ؑ از اصالت و نسبشان بپرسد؛ بلکه آن حضرت‌ؑ به‌دنبال آن بود که دیگران دریابند مولا خواندن ایشان از باب ولایت الهی و نصی است که از جانب پیامبرﷺ بوده است؛ چراکه عرب به هم‌جنس خود مولا خطاب نمی‌کرد، بلکه عجم را مولا می‌دانست و اگر عربی برادر عرب خویش را مولا می‌خواند، حتماً وجهی داشت.

۲. ر.ک به: محمودآبادی و دیگران، «بررسی جایگاه موالی در جامعه عصر اموی»، *فصلنامه علمی ـ پژوهشی تاریخ*، سال سوم، ش ۸ ، بهار ۱۳۸۷، ص ۱۲۰ ـ ۱۰۱.

انعکاس‌دهنده نظرات همان پژوهشگران عرب‌زبان است.[۱] افزون بر این، در پژوهش یادشده به ریشه‌های مشکلات موالی پرداخته نشده است. در پژوهش‌ها و نگارش‌هایی که درباره نهضت شعوبیه انجام شده، گاهی پیروان این نهضت‌ها متهم به اغراق‌گویی درباره اوضاع اسف‌بار موالیان شده‌اند. اما نباید از نظر دور داشت که شخصیتی همانند جاحظ با مخالفت‌های تندی که در برابر شعوبیه از خود نشان می‌داد، در عین حال اخبار ظلم بنی‌امیه نسبت به تازه‌مسلمانان را تأیید کرده است.[۲] به دیگر سخن، این معنا به حد تواتر رسیده بود و نمی‌توان سردمداران نهضت شعوبیه را شایعه‌پردازان این اخبار قلمداد کرد.

در مجموع آنچه در پژوهش پیش رو بدان تأکید می‌شود، نقش عوامل احیاگر و تقویت‌کننده تعصبات و حمیت جاهلی عربی است که در پژوهش‌های معاصر و متون کهن چندان بدان توجه نشده است. البته اثر علمی و محققانه استاد سید جعفر مرتضی عاملی درباره سلمان فارسی حاوی مطالب بسیار مهمی در باب موضوع این مقاله است که می‌توان گفت این مقاله در همان سمت و سوی حرکت می‌کند؛[۳] ولی این مقاله در باب انگیزه‌های خلیفه دوم در برخورد با ایرانیان تأمل بیشتری به خرج داده است.

دوران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

پیش از ورود به بحث اصلی، به‌نظر ضروری می‌نماید تا به نگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به عرب و عجم و تفاخرات قومی و قبیله‌ای و اجتماعی اشاره شود. پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدت حکومت خویش در مدینه در قول و عمل تلاش کرد تا پدیده جاهلی تعصبات و تفاخرات قومی و نژادی را برکند. آن حضرت با برقراری عقد ازدواج یا عقد اخوت میان فقرا و اغنیا، سیاه و سفید و عربی و عجمی گامی عملی در جهت نفی عصبیت عربی برداشت.

قرآن کریم در آیه سیزدهم سوره مبارکه حجرات می‌فرماید: یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ خَبیر.[۴]

با توجه به همین آیه، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:«مردم همانند دندانه‌های شانه برابرند.»[۵] در بیانی

---

۱. عجیب آنکه، این پژوهشگران در بحث پیشینه تحقیق پس از ذکر نام خانم کرون (معاصر) از ابوعمر محمد بن یوسف کندی (د. پس از ۳۵۵ ق) و کتاب *الولاة و القضاة* او یاد کرده‌اند؛ آنگاه از جمال جوده (معاصر) و کتابش نوشته‌اند!

۲. جاحظ، *رسائل*، ج ۲، ص ۱۵ ـ ۱۱.

۳. عاملی، *سلمان فارسی*، باب دوم، فصل دوم.

۴. ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را بازشناسید، در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است.

۵. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۰۰؛ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۴، ص ۳۷۹؛ ابن‌سلامه، *مسند الشهاب*، ج ۱، ص ۱۴۵؛ ابن‌شعبه حرانی، *تحف العقول*، ص ۳۶۸.

دیگر از ایشان دراین‌باره آمده است: «ای مردم! همانا پروردگار شما یکی‌ست، و همانا پدر شما یکی‌ست؛ همه فرزندان آدم هستید و آدم از خاک بود. گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست و تازی را بر پارسی برتری نیست، مگر به پارسایی!».[۱]

تأکید آیات قرآن کریم و نیز سخنان پیامبر اکرمﷺ نشان‌دهنده رسوخ عصبیت عربی در میان مردم عصر ظهور اسلام است. از بین بردن تعصب عربی نیازمند تلاش بسیار بود که پیامبرﷺ از قدم نهادن در راه ریشه‌کنی این عصبیت هرگز نهراسید. با این حال آن حضرت موفق به ریشه‌کنی این پدیده زشت نشد؛ بلکه توانست آن را به راه صحیح هدایت نماید؛ راهی که بعدها علی‌ؑ از آن کمک گرفت و به اعراب زمان خویش که دست از تعصب و حمیت جاهلی برنمی‌داشتند، فرمود:«حال که ناگزیر از تعصب و حمیت هستید، پس برای کارهای نیک و پسندیده تعصب بورزید.»[۲] همین تعصب و نخوت جاهلی موجب می‌شد تا اعراب، تازه‌مسلمانان را شهروند درجه دو به‌شمار آورده و دین اسلام را مخصوص اعراب پنداشته و بر نومسلمان‌ها منت داشته باشند.[۳]

در زمان حیات رسول اکرمﷺ تلاش ایشان برای از بین بردن تعصب عربی و جلوه‌های مختلف آن ادامه داشت.[۴] عدالت آن حضرت در تقسیم غنائم و عایدات دینی موجب شده بود تا همگی اعم از مهاجر و انصار و موالی از حقوق مادی یکسان برخوردار گردند. اما پس از رحلت رسول اکرمﷺ نشانه‌های عملی بازگشت به عصبیت دوران جاهلی آشکار شد. خلفای حاکم بر جامعه مسلمین بنابه هر دلیلی کم‌کم از شیوه رسول خداﷺ دور شدند و درپی این دوری، تعصبات جاهلی و تفاخرات عربی هرچه بیشتر نمایان شد. مصیبت آنجا بود که داعیه اسلامی این خلفا روزبه‌روز فزون‌تر می‌شد، ولی در عمل هرچه بود، جز اسلام!

دوران پس از پیامبرﷺ

با آنکه در منابع کهن تاریخی شواهدی مبنی بر احیای تعصب قومی و قبیله‌ای قبل از خلافت بنی‌امیه وجود دارد، ولی این امر کمتر مورد توجه واقع شده است. موالی به‌ویژه ایرانیان مشکلات و محدویت‌های بسیاری داشتند که در چند بخش بدان‌ها پرداخته خواهد شد.

---

۱. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۱۰؛ احمد بن حنبل، *المسند*، ج ۵، ص ۴۱۱؛ ابن‌شعبه حرانی، *تحف العقول*، ص ۳۴.

۲. *نهج‌البلاغه*، خ ۱۹۲ (قاصعة)، ص ۹۳.

۳. ابن‌عبدربه، *عقد الفرید*، ج ۳، ص ۳۶۵ ـ ۳۵۶.

۴. پیامبرﷺ در تقسیم غنائم، ازدواج مسلمانان و دادن مناصب لشکری چیزی جز عدالت را ملاک نمی‌گرفت، حتی پس از فتح مکه فرمود: «کُلّ مأثرة في الجاهليّة تحت قدميّ.» (کلینی، *اصول الکافی*، ج ۸ ، ص ۲۴۶؛ ابن‌شعبه حرانی، *تحف‌العقول*، ص ۳۴) درباره تلاش پیامبرﷺ در نهادینه‌سازی مساوات و اخوت ر.ک به: حسینی، «نگاهی به راهبردهای ارزشی پیامبر اکرمﷺ در وحدت اسلامی»، *مجله مشکوة*، پاییز و زمستان ۱۳۷۷، ش ۶۱ ـ ۶۰ ، ص ۳۸ ـ ۱۹.

الف) ازدواج موالیان با زنان عرب‌تبار

یکی از مسائل مهم در باب روابط میان موالی و اعراب، ازدواج موالی با زنان عرب‌تبار بوده است. بررسی‌های تاریخی نشان داده موالی حق ازدواج با زنان عرب را نداشتند. برخی پژوهندگان که وجود چنین پدیده‌ای را در تاریخ اجتماعی عرب غیر قابل انکار یافتند، درصدد برآمدند تا آن را رسمی دیرین میان اعراب معرفی کرده و این ممانعت را تداوم آن رسم کهن بدانند.[۱] اگر چنین توجیهی پذیرفته شود، آنگاه نباید از یاد برد که پیامبرﷺ طی ده سال اقامت در مدینه با گفتار و رفتار سعی کرد تا این سنت را منسوخ نماید؛ چنان‌که بسیاری دیگر از سنت‌ها را منسوخ و سنت‌های اسلامی را جایگزین آن کرد.[۲]

به‌نظر می‌رسد ممنوعیت ازدواج موالی با زنان عرب پس از رحلت رسول اکرمﷺ در دوران خلافت خلیفه دوم به‌صورت یک فرمان حکومتی درآمد. در گزارشی آمده که خلیفه دوم گفته است: «لَأَمنَعَنَّ فُروجَ ذوات الأَحساب إلّا من الأكفاء.»[۳] همچنین در روایتی دیگر از او آمده است: «لأَمنَعَنَّ فُرُوجَ العَرَبیاتِ إلّا مِنَ الأكفاءِ.»[۴] فقهای اهل‌سنت با تمسک به این روایت حکم کرده‌اند که موالی هم‌شأن با زنان عرب نیستند و نباید با آنان ازدواج کنند. ابن‌قدامه (د. ۶۲۰ ق) در بیان ممنوعیت

---

۱. عبدالعزیز اللمیلم، *وضع الموالی فی الدولة الاموية*، ص ۳۳؛ جمال جودة، *اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی موالی در صدر اسلام*، ص ۱۹۳. جمال جودة در بحث مصاهرت به روایتی استناد جسته که در آن سلمان فارسی گفته است: «امامت نماز مساجدتان(مساجدکم) را نمی‌پذیریم و با زنانتان ازدواج نمی‌کنیم.» یکی از راویان این خبر در توضیح آن افزوده که مقصود سلمان از ضمیر «کم» عرب بوده است. اما این روایت در کلام برخی نظیر البانی تضعیف شده است. البانی نوشته است: «تکیه‌گاه این روایت از سلمان، ابواسحاق سبیعی است و او غث و سمین را درهم می‌آمیزد و فریبکار است. اگر از اختلاط او رها گردیم، از فریبکاری‌اش نتوان جست؛ چراکه روایتش تماماً معنعن است.» (*ارواء الغلیل*، ج ۶ ، ص ۲۸۱) افزون بر این، در برخی منابع آمده که سلمان فارسی یکی از دختران ابوبکر را خواستگاری کرد و پاسخ مثبت دریافت داشت. نیز در گزارشی دیگر آمده که او از یکی از دختران عمر نیز خواستگاری کرد، ولی عمر درخواست او را رد نمود. (ابن‌العربی، *احکام القرآن*، ج ۴، ص ۱۶۰؛ قرطبی، *الجامع لاحکام القرآن*، ج ۱۶، ص ۳۷۴) در مورد اخیر نیز گزارشی وجود دارد که عمرو بن عاص بنابه درخواست یکی از فرزندان عمر چاره‌ای اندیشید تا سلمان را منصرف سازد. ازاین‌رو عمرو بن عاص به سلمان گفت که جناب خلیفه برای نشان دادن تواضع خویش با خواستگاری‌ات موافقت خواهد کرد! سلمان نیز با شنیدن این سخن از خواسته‌اش منصرف شد. (ابن‌قتیبه دینوری، *عیون الاخبار*، ج ۱، ص ۲۶۹ ـ ۲۶۸)

۲. نسخ سنت فرزندخواندگی، نسخ برخی قوانین ارث در جاهلیت، از بین بردن شیوه جاهلی در کیفیت طواف و حج، اصلاح قوانین معاملات، تحریم ربا و بسیاری دیگر از سنت‌های جاهلی که قرآن به‌صراحت آن را نکوهش و نهی کرده است.

۳. صنعانی، *المصنف*، ج ۶ ، ص ۱۵۲؛ دارقطنی، *سنن*، ج ۳، ص ۲۰۶؛ ابن‌قدامه، *المغنی*، ج ۷، ص ۳۷۲. (یقیناً دامن زنان دارای شرافت نسیب را جز از همگنان باز خواهم داشت!)

۴. ابن‌عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۱۹، ص ۱۹۳. (یقیناً دامن زنان عرب را جز از همگنان باز خواهم داشت!)

ازدواج موالی با زنان عرب آورده است: «چراکه عرب‌ها همسانی را در نسب برمی‌شمرند و ازدواج با موالی (عجمان تازه‌مسلمان) را برنمی‌تابند و این کار را عیب و ننگ می‌دانند!»[۱] گویا در راستای توجیه و مشروعیت‌بخشی به این ممنوعیت، روایتی نیز به پیامبرﷺ نسبت داده‌اند؛ به این عبارت که: «ای گروه موالی! بدترین شما آن است که با عرب ازدواج کند و ای گروه اعراب! بدترین شما آن است که با موالی ازدواج کند.»[۲] به هر روی، سخن و شیوه رفتار خلیفه دوم در رسمیت بخشیدن به ممنوعیت ازدواج موالی با زنان عرب موجب احیا و تقویت این سنت جاهلی شد.

گویا این ممنوعیت تا زمان به حکومت رسیدن علی‌ؑ چنان در افکار جامعه مسلمانان آن زمان رسوخ کرده بود که سبب شد موالی زبان به شِکوه گشایند و به علی‌ؑ پناه برند و از ایشان یاری طلبند. در گزارشی آمده است که آنان نزد علی‌ؑ رفتند و گفتند که رسول خداﷺ عطایا را یکسان تقسیم می‌کرد و زنان عرب را به عقد کسانی چون سلمان فارسی، بلال حبشی و صهیب رومی درآورد، با آنکه عرب نبودند؛ اما اکنون اعراب از ازدواج موالی با زنان عرب جلوگیری می‌کنند. علی‌ؑ شکایت موالی را نزد اعراب بازگو کرد، ولی اعراب جواز ازدواج موالی با زنان عرب‌تبار را برنتابیدند. حضرت نیز خشمگین بازگشت و به موالی فرمود: «ای موالی! این اعراب شما را همانند یهود و نصارا می‌دانند؛ دختران شما را به عقد خویش درمی‌آورند، اما از ازدواج شما با زنان عرب جلوگیری می‌کنند.»[۳]

جلوگیری از ازدواج موالی با زنان عرب چنان رسمیت یافت که در بعضی روایات آمده قاضی یکی از شهرهای اسلامی حکم به جدایی یک مولی و زن عرب داد و حتی دستور شلاق زدن آن مولی را نیز صادر کرد.[۴] این مسئله در کتب فقهی علمای اهل‌سنت نیز مطرح و معرکه آرای گوناگون شده است. در باب اینکه خلیفه دوم این منع را پایه‌ریزی نمود یا آن را احیا کرد نیز گزارش‌هایی در منابع شیعه و سنی یافت می‌شود.[۵]

سلیم بن قیس هلالی (د. ۷۶ ق) آورده است که معاویه به زیاد بن ابیه نامه نوشت و درباره رفتار با موالی به او چنین توصیه کرد: «به موالی و عجم‌هایی که مسلمان شده‌اند، توجه کن و با آنان به شیوه عمر بن خطاب رفتار کن که این شیوه آنان را خوار و فرومایه خواهد کرد؛ چراکه عرب از آنان

---

۱. ابن‌قدامه، *المغنی*، ج ۷، ص ۲۷.

۲. ابن‌اثیر، *اسد الغابة*، ج ۳، ص ۳۶۱.

۳. کلینی، *اصول الکافی*، ج ۵، ص ۳۱۸. البته این احتمال نیز وجود دارد که چنین ماجرایی پیش از خلافت حضرت علی‌ؑ اتفاق افتاده باشد.

۴. ابوالفرج اصفهانی، *الاغانی*، ج ۱۶، ص ۱۱۶.

۵. فضل بن شاذان، *الایضاح*، ص ۲۸۰.

زن خواهد ستاند، ولی به آنان زن نخواهد داد.»[۱] نظر به این روایت، می‌توان احتمال داد شیوه خلیفه دوم، الگوی معاویه در رفتار با موالی بوده است.

ب) جلوگیری از اختلاط اجتماعی موالیان با اعراب

یکی دیگر از مشکلات موالی در عصر خلفا، جلوگیری از اختلاط آنان با اعراب بوده است؛ به‌گونه‌ای که برخی گزارش‌ها اذعان دارد خلیفه دوم از ورود آنان به مدینه یا اقامت آنان در آنجا رضایت نداشته است. گزارش عجیب‌تری نیز وجود دارد که مفاد آن موجب اظهارنظرهای مختلفی از سوی علمای اهل‌سنت گشته است؛ چراکه در آن گزارش به خلیفه دوم نسبت داده شده که تصمیم به قتل موالی داشته است. در ذیل به برخی از این گزارش‌ها اشاره خواهد شد.

در گزارشی آمده که عمر به امیران سپاه دستور داد تا هر کافری که به حد بلوغ رسیده، بکشند و هیچ‌یک از آنان را به مدینه نفرستند.[۲] همچنین در گزارش دیگری آمده که خلیفه دوم پیوسته به امیران سپاه سفارش می‌کرد تا مبادا کسی از علوج را به مدینه راه دهند.[۳]

هنگامی که خلیفه دوم مورد اصابت ضربات شمشیر یا خنجر یکی از موالی قرار گرفت، گفت: «چه کسی مرا زخم زد؟» گفتند: غلام مغیرة بن شعبه. آنگاه گفت: «همانا شما را منع کردم از اینکه آنان را به مدینه راه دهید، ولی سرپیچی کردید.»[۴] در یکی از گزارش‌ها راوی به‌جای واژه علوج[۵] یا موالی از واژه کفار استفاده کرده است. گویا برای پرهیز از این سؤال که آیا خلیفه مسلمین به قتل مسلمانان حکم کرده، چنین جایگزینی صورت گرفته است. اما روایت دیگری نشان می‌دهد که خلیفه پیشنهاد قتل موالی را به سران سپاه مسلمین داده بود. ابن‌عباس پس از مجروح شدن خلیفه دوم، برای عیادت نزد او رفت. عمر به او گفت: تو و پدرت دوست داشتید که آنها (موالی) به مدینه بیایند و از امر من سرپیچی کردید. ابن‌عباس در پاسخ گفت: «إن شئت فَعلنا؛ اگر بخواهی، انجام می‌دهیم!»[۶] خلیفه در پاسخ به ابن‌عباس گفت: «اکنون که در جامعه شما پراکنده و آمیخته شده‌اند؟! دروغ می‌گویی!»[۷] نکته عجیب

---

۱. سلیم بن قیس، *کتاب سلیم*، ص ۲۸۲.

۲. مالک بن انس، *المدونة الکبری*، ج ۲، ص ۹.

۳ . ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۱۲، ص ۱۸۷؛ هیثمی، *الزوائد*، ج ۹، ص ۷۵.

۴. همان.

۵. عُلُوج جمع عِلج و در لغت عرب در سده‌های نخست هجری به کافر غیرعرب اطلاق می‌شده است.

۶. بخاری، *الصحیح*، ج ۴، ص ۲۰۵؛ تمیمی، *المحن*، ص ۶۳.

۷. ابن‌سعد، *طبقات الکبری*، ج ۱۳، ص ۳۳۸؛ ابن‌ابی‌شیبه، *المصنف*، ج ۸ ، ص ۵۷۶؛ بیهقی، *السنن الکبری*، ج ۸ ، ص ۴۷؛ ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۱۲، ص ۱۸۸. در برخی نقل‌ها آمده: «حال که به قبله شما نماز خوانده‌اند و حج به‌جای آورده‌اند!» همچنین شارحان روایت در توضیح «کذبت» آورده‌اند یعنی «اخطأت»، که به‌نظر می‌تواند در فهم از سخن و منظور گوینده بسیار تغییر ایجاد کند!

در منابع روایی آن است که شارحان این روایت، واژه«فَعَلنا» را به «قَتَلنـا» تفسـیر کـرده‌انـد.[۱] بـدین ترتیب از آنجا که این گفت و شنود حاوی مطالب تکان‌دهنده‌ای بوده، شارحان روایت گفته‌اند منظـور ابن‌عباس غیر مسلمانان بوده، نه آنهایی که اسلام آوردند و به‌نام موالی شناخته می‌شـدند. در منـابعی دیگر نیز ذکر شده است که عمر بن خطاب اگر بر علوج چیره می‌شد، آنان را به قتل می‌رساند.[۲]

به‌نظر می‌رسد ضمیمه ساختن روایات یادشده به روایتی که سلیم بن قیس آورده، می‌تواند اندکی مسئله را روشن‌تر سازد. سلیم آورده است که معاویه به زیاد بن ابیه نوشت: «همانا تـو نامـه عمـر بـه ابوموسی اشعری را خواندی، درحالی‌که به همراه نامه ریسمانی به درازای پنج وجب بـرایش فرسـتاده بود و گفته بود از اهالی بصره هرکه از موالی و تازه‌مسلمانان را یافتی، اگر از پنج وجب بلندتر بـود، او را پیش انداز و گردنش بزن!»[۳]

به‌نظر می‌رسد معاویه با تأسی به همین شیوه تصمیم گرفت تا عده‌ای از موالی را به قتل رسـاند؛ چراکه در گزارشی دیگر آمده است معاویه، احنف بن قیس و سمرة بن جندب فـزاری را فـرا خوانـد و گفت: «دریافتم که شمار سرخرویان فزون شده است و می‌بینم که بر پیشینیان خرده می‌گیرند؛ گویـا نزدیک باشد که بر عرب و سلطنت عرب یورش آورند. پس تصمیم گرفتم شماری را بکشم و شماری را برای برپایی بازار و آبادانی راه‌ها باقی گذارم.»[۴] احنف با ایـن تصـمیم مخالفـت کـرد، ولـی سـمره نه‌تنها مخالفت نکرد، بلکه درخواست نمود تا انجام این کار به او واگذار شود.[۵]

گزارش‌های دیگری نیز مواردی مشابه را انعکاس داده‌اند. به‌نظر می‌رسد نظیر چنـین تصـمیماتی در حوادث مختلف از سوی اعراب صورت پذیرفته است. ابن‌عساکر (د. ۵۷۱ ق) در روایتـی آورده اسـت کـه زیاد بن ابیه به احنف بن قیس گفت: «این سرخرویان در میان مسـلمین فزونـی یافتـه‌انـد و شمارشـان بسیار گشته است و بیم آن دارم برآشوبند، درحالی‌که مسلمانان در مرزها به پیکار با دشمنان مشـغول‌انـد و این سرخرویان در میان زنـان و خـانواده مسـلمین مانـده‌انـد. پـس اراده کـردم سـران را بخـواهم تـا

---

۱. بخاری، *الصحیح*، ج ۴، ص ۲۰۵؛ بیهقـی، *السـنن الکبـری*، ج ۸ ، ص ۴۷؛ ابـن‌اثیـر، *اسـد الغابـة*، ج ۴، ص ۷۵؛ عسقلانی، *فتح الباری*، ج ۷، ص ۵۲.

۲. ابن‌ابی‌شیبه، *المصنف*، ج ۷، ص ۶۵۷. عبارت این‌گونه است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُصْعَبٍ، عَنِ الأَوْزَاعِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الزُّهْرِيَّ، عَن الْعَدُوِّ إذَا ظُهرَ عَلَيْهِمْ أَيَقْتُلُ عُلُوجَهُمْ، قَالَ: كَانَ عُمَرُ يَقْتُلُ الْعُلُوجَ إذَا ظُهرَ عَلَيْهِمْ.» ابن‌رشد قرطبی نوشته است: «و سئل مالك عن قول عمر بن الخطاب لا يجلب إلينا من هؤلاء العلوج أحد مرت عليه المواسى؛ مـا تـراه أراد بذلك؟ فقال: أراد بذلك ألا يستحيوا». (قرطبی، *البیان والتحصیل*، ج ۲، ص ۵۶۱)

۳. سلیم بن قیس، *کتاب سلیم*، ص ۲۸۴.

۴. ابن‌عبدربه، *عقد الفرید*، ج ۳، ص ۳۶۱.

۵. بی‌پروایی سمره در کشتار مسلمانان، به‌ویژه زمانی که نایب زیاد بـن عبیـد در بصـره بـود، بسـیار شـهرت دارد. (طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۴، ص ۱۷۶؛ ابن‌اثیر، *الکامل*، ج ۳، ص ۳۱۸)

جنگجویان را بفرستند و در هر قبیله‌ای بنده یا مولا که باشد، بیاورند تا گردنشان بزنند و از شرّشان در امان بمانیم.» احنف بن قیس در این مورد نیز با تصمیم مذکور مخالفت کرد و اظهار داشت که آنان مسلمان بوده و خونشان مباح نیست.[۱] در منبعی که دو سده پیش از زمان ابن‌عساکر نوشته شده، شرح همین ماجرا با جزئیاتی بیشتر ذکر شده است که موجب تقویت گزارش ابن‌عساکر خواهد بود.[۲]

حجاج بن یوسف ثقفی نیز به پیروی از همین سیاست دست به قتل موالی زد. ابوداود (د. ۲۷۵ ق) آورده است: «اعمش گفت: شنیدم حجاج بر منبر می‌گفت: این موالی را باید تکه‌تکه کرد! به خدا قسم اگر بخواهم آنان را بکشم، هیچ‌یک از آنان را باقی نخواهم گذاشت.»[۳] مصعب بن زبیر نیز وقتی بر کوفه دست یافت، تصمیم به قتل موالی و باقی نهادن عرب‌ها گرفت.[۴]

الگوپذیری کسانی چون معاویه، زیاد بن ابیه و حجاج از شیوه عمر در رفتار با موالی برای فقهای اهل‌سنت روشن بوده است. این امر را می‌توان از سخن حسن بصری دریافت که گفته است: «زیاد خواست راه عمر را در پیش گیرد، ولی زیاده‌روی کرد و حجاج خواست راه زیاد را برود، پس مردم را نابود کرد».[۵]

ج) سهم اندک موالیان از دیوان عطا

عمر بن خطاب با پدید آوردن دیوان عطا و برتری دادن عده‌ای بر عده‌ای دیگر، مشکلات موالی را دوچندان کرد.[۶] این امر در میان اعراب نیز موجب بروز اختلافاتی شد؛ اما موالی از آن جهت که در قاعده هرم دیوان عطا قرار داشتند، بیش از همه متضرر شدند.[۷] هنگامی که علی‌ﷺ به خواست و اصرار مردم حکومت را به‌دست گرفت، شکل پرداخت عطایا را تغییر داد و سهم هریک از مسلمانان را یکسان و بدون هیچ تفاضلی پرداخت کرد. این امر، اعتراض مهاجر و انصار و اشراف قریش را درپی

---

۱. ابن‌عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۲۴، ص ۳۲۰.

۲. النهروانی، *الجلیس الصالح والانیس الناصح*، ج ۴، ص ۸۰. ابوالفرج المعافی بن زکریا النهروانی الجریری از دانشمندان برجسته سده چهارم هجری بوده که به سال ۳۹۰ از دنیا رفته است. برای آگاهی از جایگاه علمی وی به مقدمه کتاب یادشده (ج ۱، ص ۵۷ ـ ۴۰) مراجعه شود.

۳. ابی‌داوود، *السنن*، ج ۲، ص ۴۰۰. یکی دیگر از اقدامات حجاج علیه موالی آن بود که پس از فروخواباندن قیام ابن‌اشعث، موالیان به اسارت گرفته را به روستاها تبعید نمود و برای جلوگیری از بازگشت آنان نیز دستور داده بود تا نام روستای محل تبعید را بر دستانشان نقش کنند. (مبرد، *الکامل*، ج ۲، ص ۷۳؛ جاحظ، *رسائل*، ج ۲، ص ۱۳)

۴. ابن‌عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۵۸، ص ۲۳۸.

۵. ابن‌قتیبه دینوری، *عیون الاخبار*، ج ۱، ص ۳۲۹؛ جاحظ، *البیان والتبیین*، ج ۱، ص ۲۴۵؛ زبیر بن بکار، *اخبار الموفقیات*، ص ۳۱۱.

۶. شیوه تقسیم در دوره خلافت ابوبکر مساوات بود، ولی عمر بن خطاب با اجتهاد شخصی آن را تغییر داد. (ر.ک به: قاضی ابویوسف، *کتاب الخراج*، ص ۴۳)

۷. همان، ص ۴۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۸ ، ص ۱۱۱.

داشت.[۱] در روایتی آمده که سهل بن حنیف با تعجب از حضرت پرسید: «آیا غلام من که امروز او را آزاد کردم، در سهم بیت‌المال با من برابر است؟»[۲] بدین‌ترتیب شیوه خلیفه دوم در قرار دادن موالی در پایین‌ترین رتبه پرداخت، به برتری‌طلبی اعراب به‌ویژه قریش دامن زد. نکته مهم اینکه، معاویه در همان نامه یادشده که به زیاد بن ابیه نوشته بود، اشاره کرد که کم کردن عطای موالی سنت خلیفه دوم بوده و بهتر است او از آن پیروی کند.

د) تحقیر موالی و ایرانیان از سوی اعراب

عصبیت عربی پس از رحلت رسول اکرمﷺ چنان احیا و تقویت شد که اسلام را در چنبره خویش می‌خواست. همان‌گونه که یهودیان دین حضرت موسیؑ را تنها برای بنی‌اسرائیل می‌دانند،[۳] اعراب نیز دین اسلام را مخصوص فرزندان اسماعیل دانسته و گویی اسلام آوردن دیگران با اسلام نیاوردنشان چندان تفاوتی نداشته است.[۴] وقتی ابومسلم خراسانی هیئتی را نزد نصر بن سیار فرستاد تا نامه او را به نصر بدهد، سلم بن احوز از برجستگان سپاه نصر به فرستاده ابومسلم گفت: «اما اینکه سنت رسول خداﷺ را یاد می‌کنید، شما را با سنت چه کار؟ ما از شما به سنت سزاوارتریم! ما عرب و عرب‌زاده‌ایم، درحالی‌که شما کافرپیشه پست و گربه‌پرست هستید!»[۵] گزارشی دیگر بیان می‌دارد که یزید بن عبدالملک وقتی شنید صول، حاکم جرجان پس از اسلام آوردن با یزید بن مهلب علیه بنی‌مروان هم‌داستان شده، در تحقیر صول چنین گفت: «وای بر پسر غلفا! او را به دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبرش چه کار؟ حتی شاید نداند نمازش به چه معناست!»[۶]

موقعیت اجتماعی موالی در روزگار نخست بسیار ضعیف بود. بازتاب رفتار اجتماعی اعراب در آینه تاریخ این‌چنین می‌نمایاند که موالی چیزی فراتر از یک خدمتکار نبودند، که حتی در صورت آزاد بودن

---

۱. همان، ج ۷، ص ۴۳؛ ثقفی، *الغارات*، ج ۱، ص ۷۵. ابن‌ابی‌الحدید این‌گونه آورده که طلحه و زبیر در پاسخ به سؤال علیؑ که پرسیده بود چه خلافی مرتکب شده که آنان سر ناسازگاری گذاشته‌اند، گفتند: «در تقسیم (عطایا) با شیوه عمر بن خطاب مخالفت کرده‌ای!».

۲. ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۷، ص ۳۸.

۳. ر.ک به: سلیمانی، «قوم یهود از برگزیدگی تا نژادپرستی»، *فصلنامه هفت آسمان*، تابستان ۱۳۸۳، ش ۲۲، ص ۱۳۴ ـ ۱۱۳.

۴. این برتری‌انگاری حتی در قالب فکاهیات نیز خود را نمایان ساخت. گویند مرد عربی به یکی از موالی عجم گفت: در خواب دیدم که به بهشت درآمدم و قصرهایی دیدم؛ گفتم: از آنِ کیست؟ گفتند: برای اعراب است! آن عجمی گفت: آیا به غرفه‌ها سر زدی؟ عرب گفت: خیر! عجم گفت: آن غرفه‌ها برای موالی بودند! (ابن‌قتیبه، *عیون الاخبار*، ج ۲، ص ۲۱۳)

۵. ناشناس، *اخبار الدولة العباسیة*، ص ۲۸۷.

۶. حموی، *معجم الادباء*، ج ۱، ص ۱۰۵.

و تشرف به اسلام، لیاقت کارهای مهم را نداشته و باید کارهای پست جامعه را عهده‌دار می‌شدند.[۱] این نکته را می‌توان از گفتگوی معاویه با احنف دریافت. معاویه در پیشنهادی که به احنف و سمره داده بود، اشاره کرد که عده‌ای از موالی را جهت جاده‌سازی و اداره بازار باقی خواهد گذاشت. ابن‌عبدربه (د. ۳۲۸ ق) در گزارشی آورده است که عامر بن عبدالقیس در پاسخ به یکی از موالی گفت: «خداوند امثال شما را در میان ما فراوان گرداند!» عده‌ای که سخن او را شنیدند، به عامر گفتند: «عجب دعایی کرده‌ای؟! او به تو اعتراض می‌کند و تو این‌گونه دعا می‌کنی؟» عامر در پاسخ گفت: «بله، چراکه امثال او خیابان‌های ما را جاروب کرده، کفش‌های ما را می‌دوزند.»[۲] عبدالله بن عامر بن کریز که شاهد این گفتگو بود، از پاسخ عامر متعجب شد،گویا از او چنین انتظاری نداشت.

احنف بن قیس هم در پاسخ به زیاد بن ابیه که تصمیم به قتل موالی گرفته بود، سه دلیل ارائه کرد تا او را از این کار منع کند؛ به‌دلیل نخست که به‌کارگیری موالی در جاده‌سازی بود، اشاره شد؛ دلیل دوم آن بود که موالی مایحتاج روزانه اعراب را تأمین می‌کنند، پس باید زنده بمانند؛ دلیل سوم آنکه، موالی بازار مسلمین را اداره می‌کنند و نباید عرب را به قصابی، قصاری و حجّامی وادار کرد؛ چراکه این کارها در شأن موالی است.[۳]

درنگی در گفتار و رفتار خلیفه دوم

به‌نظر می‌رسد خلیفه دوم با بیان این جمله که «لَیسَ عَلی عربِي مِلکٌ»[۴] موجب شد تا عصبیت کم‌رنگ شده عربی احیا شود. از آنجا که این سخن در تقابل آشکار با اصول و موازین شریعت و نیز سیره رسول اکرمﷺ بود، احمد بن حنبل گفت: «من به سخن عمر فتوا نمی‌دهم که گفت عرب به بردگی درنمی‌آید!»[۵] گزارش‌های تاریخی اذعان دارد که خلیفه دوم در اقدامی عملی برای تحقق باور خویش، دستور داد تا هر عربی که اسیر شده، با پرداخت فدیه حتماً آزاد شود.[۶]

چنین رفتارهایی به تقویت هرچه بیشتر عصبیت و حمیت جاهلی عرب دامن زده و موجب شد تا فقهایی نظیر قاضی ابویوسف فتوا به ممنوعیت اخذ جزیه از عرب‌تباران بدهند. دلیل این قاضی آن

---

۱. ابن‌عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۲۴، ص ۳۲۰. برای ملاحظه شواهد بیشتر ر.ک به: عاملی، *سلمان فارسی*، باب دوم، فصل دوم.

۲. ابن‌عبدربه، *العقد الفرید*، ج ۳، ص ۳۶۲.

۳. النهروانی، *الجلیس الصالح و الانیس الناصح*، ج ۴، ص ۸۰ .

۴. ابن‌ابی‌شیبه، *المصنف*، ج ۶، ص ۴۲۷؛ بیهقی، *السنن الکبری*، ج ۹، ص ۷۴.

۵. کحلانی، *سبل السلام*، ج ۴، ص ۴۵.

۶. ابن‌سلام، *غریب الحدیث*، ج ۳، ص ۳۴۱.

بود که اعراب با پیامبرﷺ از یک قبیله‌اند و این افتخاری برای آنان به‌شمار می‌رود.[۱]

سخت‌گیری خلیفه دوم بر موالی دامنه گسترده‌ای داشت. در روایتی آمده است که او به قریش گفت: «ای قریشیان! مواظب باشید ایرانیان تجارت را از چنگ شما درنیاورند که اگر این امر صورت پذیرد، آنگاه مردان شما به مردان آنها و زنان شما به زنان آنها محتاج خواهند بود.»[۲] در گزارشی دیگر چنین آمده که خلیفه دوم از نافع بن عبدالحارث، والی مکه پرسید که چه کسی را جانشین خود قرار داده است؟ نافع گفت: یکی از موالی. خلیفه تعجب کرد و گفت: باز هم یکی از موالی؟! نافع در توجیه عمل خود اظهار داشت که او قاری قرآن و دانای به فرائض است.[۳] با این وصف، دقت در موارد فوق صحت مطالب سلیم بن قیس را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که توصیه معاویه به زیاد بن ابیه در به‌کار نگرفتن موالی در مناصب عالیه و ولایت‌داری شهرها به تأسی از شیوه خلیفه دوم بوده است.

در این میان، بعضی پژوهشگران معاصر جمله معروف خلیفه دوم در لحظات پایانی عمرش را دلیل توجه او به موالی دانسته‌اند؛[۴] چراکه عمر گفته بود: «اگر سالم مولای حذیفه زنده بود، امر خلافت را به شورا واگذار نمی‌کردم.»[۵] اما به‌نظر می‌رسد این پژوهندگان توجه نداشته‌اند که این جمله خلیفه، خود سرمنشأ بحث‌ها و چالش‌های جدی برای علمای اهل‌سنت شده است. علمای اهل‌سنت همگی از پیامبر اکرمﷺ نقل کرده‌اند که ایشان فرموده است: «الائمةُ مِن قُرَیشٍ»، و در ماجرای سقیفه بنی‌ساعده، مهاجرین با تمسک به این سخن ابوبکر را بر مسند خلافت نشاندند. پس چگونه می‌توان پذیرفت که خلیفه دوم که خود از راویان این روایت بوده، قصد داشت سالم را که از موالی بوده، به جانشینی برگزیند؟! از همین رو ابن‌قتیبه سخن خلیفه دوم را بر معنای دیگری حمل کرده تا مشکل تعارض را حل کند.[۶]

یکی از مورخان شیعه گزارشی را ثبت کرده که نشان می‌دهد عمر بن خطاب تصمیم گرفته بود تا زنان اسیر ایرانی را به فروش رساند و مردان ایرانی را برده قرار داده و از آنها در حمل حاجیان و معتمران ناتوان عرب در مسجدالحرام بهره گیرد. این در حالی بود که اسرای یادشده اسلام آورده بودند.[۷]

---

۱. قاضی ابویوسف، *کتاب الخراج*، ص ۵۸ و ۶۰.

۲. ابن‌شبه نمیری، *تاریخ مدینة المنورة*، ج ۲، ص ۷۴۷.

۳. ابن‌حبان، *الثقات*، ج ۲، ص ۲۳۵.

۴. احمد امین، *ضحی الاسلام*، ص ۲۲.

۵. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۲۲۴؛ ابن‌عبدالبر، *الاستیعاب*، ج ۲، ص ۵۶۸؛ ابن‌قتیبه، *تأویل مختلف الحدیث*، ص ۱۱۵.

۶. همان.

۷. طبری امامی، *دلائل الامامة*، ص ۱۹۵؛ ابن‌حاتم العاملی، *الدر النظیم*، ص ۵۸۰.

به همه مطالبی که تاکنون ذکر شده باید این مطلب را افزود که اعراب پیوسته در فتوحات در مواجهه با ایرانیان می‌گفتند: «یکی از این سه راه را برگزینید: به کیش ما درآیید تا در سود و زیان چون ما باشید، اگر برخیزید و مهاجرت کنید، و اگر در دیارتان بمانید باید سرگزیت پرداخت کنید، و اگر این‌دو را نپذیرید پیکار می‌کنیم!»[1] ولی گویا پس از اسلام آوردن ایرانیان، آن سخنان زیبا فراموش می‌شد و نه‌تنها برادری در کار نبود، بلکه در بسیاری از امور میان ایرانی و عرب تفاوت همچنان پابرجا بود و ایرانی هرگز به پایه عرب نمی‌رسید.

نشانه‌های بازگشت به جاهلیت در رفتار با موالی

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، موالی نه از حکومت بنی‌امیه، بلکه از تعصب و حمیت جاهلی اعراب لطمه دیدند. اسلام با عصبیت و حمیت جاهلی مبارزه کرد و توانست آن را مهار کند، ولی به‌نظر می‌رسد سیاست‌های خلیفه دوم موجب احیا و تقویت آن شد. بنی‌امیه سیاست خلیفه دوم را پی گرفتند و بیش از پیش آن را تقویت کردند. در همین راستا توجه به تحلیلی که ابن‌خلدون در روند بازگشت اعراب به دوران جاهلیت و زنده‌سازی عصبیت عربی ارائه نموده، مغتنم است. ابن‌خلدون (د. ۸۰۸ ق) در کتاب خود درباره عصبیت عربی آورده است که عصبیت مُضَر در قریش بود و آنها عصبیت عبدمناف در بنی‌امیه و این امر بر قریش و دیگران معلوم بود. با آمدن اسلام و نزول وحی و نصرت ملائکه، عصبیت جاهلی در میان مسلمانان فراموش شد و آنها عصبیت طبیعی خود را در راه حمایت از دین به‌کار گرفتند. اما پس از رحلت رسول اکرمﷺ عصبیت دوباره آشکار شد و مردم بیش از هر گروهی نسبت به بنی‌امیه سرسپردگی پیدا کردند؛ چراکه سیادت قریش را در بنی‌امیه می‌دانستند.[2]

نکته‌ای که در اینجا باید بدان توجه کرد، فرایند به قدرت رسیدن مجدد بنی‌امیه و چگونگی احیای عصبیت عربی است. ابن‌خلدون به این مسئله بسیار مهم که می‌توانست به هرچه بیشتر روشن شدن چگونگی بازگشت عصبیت کمک کند، نپرداخته است، بلکه احیای نام و نشان بنی‌امیه را به یک باور اجتماعی نسبت داده است.

گزارش‌هایی در منابع تاریخی و حدیثی اهل‌سنت در دست است که نشان می‌دهد خلیفه دوم توجه ویژه‌ای به خاندان بنی‌امیه داشته است. او سیادت بنی‌امیه به‌ویژه ابوسفیان را یادآوری و از

---

۱. طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۲، ص ۵۶۵.

۲. ابن‌خلدون، *مقدمه*، ص ۲۱۶. این دیدگاه ابن‌خلدون با مستندات و شواهد بسیاری حداقل در مورد باور و تلقی برخی از صحابه بزرگ پیامبرﷺ قابل تأیید است. کسانی چون ابابکر و عمر به بزرگی و سیادت بنی‌امیه اعتراف کرده و درباره آن اغراق می‌کردند. (مسلم نیشابوری، *الصحیح*، ج ۷، ص ۱۷۳؛ ابن‌عبدالبر، *الاستیعاب*، ج ۳، ص ۱۴۱۷)

معاویه بسیار تمجید می‌کرد.[۱] انتخاب یزید بن ابی‌سفیان به‌عنوان فرمانده لشکر با وجود افراد باسابقه‌ای از مهاجر و انصار، جانشین نمودن معاویة بن ابی‌سفیان پس از مرگ برادرش یزید، مؤاخذه نکردن معاویه در قبال کارهایش که برخلاف سیره رسول اکرمﷺ بود و زمینه‌سازی برای حکومت بنی‌امیه، ازجمله اقدامات عمر بود که همگی موجب احیای قدرت بنی‌امیه شد.[۲] اگر بنی‌امیه نسبت به موالی رفتار ستمکارانه داشتند، باید آن را محصول تمهیدات کسانی دانست که موجبات احیای سیادت آنان را فراهم کردند.

دلایل موضع منفی خلیفه دوم نسبت به موالی به‌ویژه ایرانیان

سؤالی که در این میان به ذهن می‌آید آن است که سبب کراهت خلیفه دوم از موالی به‌ویژه ایرانیان[۳] چه بوده است؟ سلیم بن قیس هلالی آورده است که معاویه نامه‌ای به زیاد بن ابیه نوشت و او را سرزنش کرد که چرا عمر را از تصمیم به قتل موالی منصرف کرده است. در این نامه معاویه همچنین به او نوشت که باخبر شدم تو به خلیفه گفتی که از علی بن ابی‌طالب شنیده‌ای اعاجم (ایرانیان) برای بازگرداندن شما به دین با شما خواهند جنگید، همان‌گونه که شما برای مسلمان کردن آنان با آنها جنگیدید؛ آنگاه خلیفه به تو گفته که او نیز این مطلب را از پیامبرﷺ شنیده و همین امر موجب شده تا تصمیم به قتل موالی بگیرد.[۴]

این عبارت، یعنی «لیضربنکم الأعاجم علی هذا الدین عوداً کما ضربتموهم علیه بدءاً» نه‌تنها در کتاب سلیم، بلکه در منابع اهل‌سنت نیز آمده است؛ بدین ترتیب که در روایتی آمده است اشعث بن قیس کندی نزد علیؑ آمد، درحالی‌که حضرتش مشغول ایراد سخن بود. اشعث نشستگان را تک‌تک به کناری زده تا خود نزدیک منبر شود، اما از اینکه موالی گرد منبر را گرفته و جایی برای او پیدا نمی‌شد، بسیار ناراحت گشت و در همان حال که علیؑ مشغول خطابه بود، گفت: «این سرخ‌رویان جای ما را پیش شما گرفته‌اند.» آن حضرت از سخن اشعث برآشفت و فرمود: «چه کسی

---

۱. همان؛ ابن‌کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۸ ، ص ۱۳۳؛ ابن‌حجر عسقلانی، *الاصابة*، ج ۶، ص ۱۵۴؛ طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲. همان؛ ابن‌سعد، *طبقات الکبری*، ج ۷، ص ۴۰۵؛ طبرانی، *المعجم الکبیر*، ج ۲۲، ص ۲۳۱؛ ابن‌کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۸ ، ص ۱۳۳؛ ابن‌عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۵۹، ص ۱۱۲؛ ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۳، ص ۱۳۳.

۳. گزارشی در یکی از منابع حدیثی لغوی آمده که نشان می‌دهد عمر نسبت به موالی یا حمرای سرزمین شام که طبیعتاً رومی یا تابع امپراتوری روم بوده و دین نصرانیت داشتند، مهربان‌تر بوده است. (ابن‌سلام، *غریب الحدیث*، ج ۳، ص ۴۷۵)

۴. سلیم بن قیس، *کتاب سلیم*، ص ۲۸۴.

مرا از (شر) این بیکاره‌های تن‌پرور معذور می‌دارد؛ آنان در بستر خویش از پرخوابی به این سو و آن سو می‌غلتند، درحالی‌که عده‌ای از مسلمانان در گرم‌ترین ساعت روز به عجله خود را برای یاد خدا (به اینجا) می‌رسانند. (حال این بیکاره‌ها) مرا امر می‌کنند تا آنان را دور سازم و از ستمکاران گردم. سوگند به آن‌که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، همانا از رسول خداﷺ شنودم که می‌فرمود: به خدا سوگند روزی برای دین با شما خواهند جنگید، همان‌گونه که شما برای دین با آنان جنگیدید.»[۱]

از سویی خلیفه دوم نسبت به تازه‌مسلمانان از امپراتوری روم در منطقه شامات چنین برخوردی نداشته است؛ بلکه به‌نظر می‌رسد این رفتار تنها نسبت به موالیان ایرانی اعمال می‌شده است. افزون بر این، در گزارشی آمده است که عیینه بن حصن فزاری[۲] به عمر توصیه کرده بود تا از آمدن موالیان (علوج به تعبیر عیینه) به مدینه جلوگیری نماید.[۳] عیینه می‌گفت (روزی را) می‌بینم که یکی از این علوج تو را ضربت زند![۴] عیینه همان کسی است که به پیامبرﷺ اعتراض کرد که چرا سلمان فارسی هم‌نشین اوست؛ اگر می‌خواهد اشراف عرب به او ایمان آورند، باید از سلمان دوری کند![۵] به‌نظر حمیت جاهلی و تعصب عربی او را به این عمل واداشت؛ چنان‌که در کلام عیینه به این نکته تصریح شده است.[۶] این مسئله در رفتار عمر بن خطاب نیز بسیار برجسته است.[۷] پیشگویی عیینه درباره مرگ عمر نیز از ارتباط او با یهود نشئت گرفته بود؛ چراکه غطفان، هم‌پیمان دیرینه یهود به‌ویژه یهود خیبر بوده است[۸] و ریاست غطفان را عیینه برعهده داشت. به‌نظر می‌رسد عمر به دو دلیل از ایرانیان تنفر داشت: یکی آنکه دریافته بود روزی ایرانیان در اسلام جایگاهی برتر از عرب خواهند یافت و دیگر آنکه دوستان یهودی‌اش به وی هشدار داده بودند که یکی از ایرانیان وی را خواهد کشت. بنابه گزارش‌های موجود در منابع اهل‌سنت، عمر بن خطاب ارتباط عمیقی با یهودیان و

---

۱. ابن‌قتیبه، *عیون الاخبار*، ج ۱، ص ۲۷۷؛ محاملی، *الامالی*، ص ۲۰۰؛ ابن‌سلام، *غریب الحدیث*، ج ۳، ص ۴۸۴؛ زمخشری، *الفائق فی غریب الحدیث*، ج ۱، ص ۲۷۷؛ ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۱۹، ص ۱۲۴ و ج ۲۰، ص ۲۸۴.

۲. او از دشمنان سرسخت پیامبرﷺ بود که در جنگ احزاب ریاست غطفان را عهده داشت. او از گروه مؤلفةالقلوب نیز بوده است که پیامبرﷺ با دادن بهره بیشتر از غنائم غزوه حنین به آنان، دلشان را نسبت به اسلام نرم کرد. اما پس از پیامبرﷺ از دین بازگشت و به غارت پرداخت. ابوبکر او را دستگیر کرد و سپس بخشید. او از اشراف عرب بود که بسیار به عربیتش می‌بالید.

۳. بلاذری، *انساب الأشراف*، ج ۱۰، ص ۴۲۸.

۴. بکری، *معجم ما استعجم*، ج ۲، ص ۴۱۷.

۵. طبری، *جامع البیان*، ج ۱۷، ص ۲۹۳؛ سمرقندی، *تفسیر*، ج ۲، ص ۳۴۴؛ ابن‌عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۲۱، ص ۴۰۶.

۶. الفراء بغوی، *تفسیر*، ج ۳، ص ۱۵۹.

۷. مشابه رفتار عیینه با سلمان را جناب عمر بن خطاب از خود نشان داده است. (مفید، *الاختصاص*، ص ۳۴۱)

۸. طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۹، ص ۱۷۶؛ ابن‌کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۴، ص ۲۴۱ ـ ۲۴۰؛ مقریزی، *امتاع الاسماع*، ج ۱۳، ص ۳۳۱ ـ ۳۳۰.

پیشگویان آنان پیدا کرده بود و کنجکاوی او برای دانستن اخبار آینده، وی را به اموری سوق داد که شاید خود نیز هیچ‌گاه تصورش را نمی‌کرد. در منابع ذکر شده که عمر بن خطاب بخشی از تورات به زبان عربی را نزد رسول اکرمﷺ آورد وگفت آن را از یکی از برادرانش از بنی‌قریظه گرفته و می‌خواهد علم خویش را با مطالعه آن افزون کند. پیامبرﷺ واکنش تندی در برابر این اقدام عمر از خود نشان داد.[۱] این ماجرا در منابع روایی موجب بحث‌های مفصلی شده است. ابن‌حجر عسقلانی پس از یادآوری مجموع روایات، می‌پذیرد که ماجرای کتابت عمر از روی تورات اصالت دارد.[۲] از سویی نیز در منابع اهل‌سنت آمده که کعب‌الاحبار از به خلافت رسیدن شخصی با خصوصیات عمر خبر داشت[۳] و چنان‌که گفته شد، مرگ او به‌دست فردی از اعاجم را پیشگویی کرده بود. پس به‌نظر دشمنی عمر بن خطاب با اعاجم و موالی می‌توانسته از این پیشگویی‌ها و کهانت‌ها ناشی شده باشد؛ کهانتی که اسلام آن را حرام شمرده است.

نتیجه

موالیان، به‌ویژه ایرانیان در عصر خلفا با وضعیت اسف‌باری روبه‌رو بوده‌اند. با آنکه اعراب به ایرانیان می‌گفتند اگر اسلام بیاورید، با ما برابر خواهید بود و ما برادران شما خواهیم بود، اما در عمل نه‌تنها اعراب خود را برادر بزرگ‌تر به‌حساب می‌آوردند، بلکه افزون بر این ایرانیان تازه‌مسلمان را همچون برادران ناتنی تلقی می‌کردند. این وضع به‌گونه‌ای بود که حتی وضعیت ناگوار ایرانیان به حدی رسید که در حال اسلام نیز سرگزیت (جزیه) می‌پرداختند. تقریباً تمامی پژوهش‌های معاصر در پرداختن به اوضاع موالی، دوره بنی‌امیه را وجهه نظر نموده‌اند و دوران خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و علیؑ کمتر مورد دقت و بررسی قرار گرفته است. دوران خلافت سه خلیفه نخست با دوران خلافت علیؑ تفاوت‌های چشمگیری دارد. به‌نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل پیدایش وضعیت اسف‌بار برای موالیان، به‌ویژه ایرانیان تعصبات و تفاخرات عربی بوده است. این تعصبات در دوره بیست و سه ساله رسالت نبویﷺ به‌شدت سرکوب شد؛ اما پس از رحلت ایشان، به‌ویژه در دوره حکومت عمر بن خطاب دشمنی عرب با عجم، به‌ویژه ایرانیان و نیز تفاخرات قبیله‌ای عربی، به‌ویژه از نوع قرشی احیا شد. نویسندگان عرب عموماً با خوب جلوه دادن حکومت خلفای نخستین، هاله‌ای قدسی بر گرد آنان کشیده و هیچ نقدی نسبت به آنان را برنمی‌تابند؛ درحالی‌که دقیقاً رفتارهای این خلفا مبنای عمل

---

۱. هیثمی، *مجمع الزوائد*، ج ۱، ص ۱۷۳. همچنین ر.ک به: ابن‌ابی‌شیبه، *المصنف*، ج ۶، ص ۲۲۸؛ زمخشری، *الفائق فی غریب الحدیث*، ج ۳، ص ۴۱۱؛ ابن‌اثیر، *النهایة فی غریب الحدیث*، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲. ابن‌حجر عسقلانی، *فتح الباری*، ج ۱۳، ص ۴۳۸.

۳. همو، *الاصابة*، ج ۱، ص ۳۵۰؛ مروزی، *کتاب الفتن*، ص ۵۶؛ ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۱۲، ص ۸۱ و ۱۹۳.

برای سایرین در دوره‌های متأخر، به‌ویژه بنی‌امیه شده است. رفتارهای تند عمر بن خطاب در قبال موالیان ایرانی نیز از دو محرک سرچشمه می‌گرفته است: یکی تعصب عربی و دیگری اخباری که از راه کهانت دوستان یهودی‌اش به‌دست آورده بود.

منابع و مآخذ

۱. ***نهج‌البلاغه***، قم، موسسة النشر الاسلامی، ۱٤۱۷ ق.

۲. ابن ابی‌الحدید، ***شرح نهج‌البلاغه***، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار الکتب العربیة، ۱۹۵۹ م.

۳. ابن ابی‌شیبه، ***المصنف***، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت، دار الفکر، ۱٤۰۹ ق.

٤. ابن‌اثیر، عزالدین ابی‌الحسن، ***اسد الغابة فی معرفة الصحابة***، تهران، اسماعیلیان، بی‌تا.

۵. ــــــــــ، ***الکامل فی التاریخ***، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ق.

٦. ابن‌اثیر، مجدالدین ابی‌السعادات، ***النهایة فی غریب الحدیث***، تحقیق طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳٦٤.

۷. ابن‌العربی، ***احکام القرآن***، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.

۸. ابن‌حاتم العاملی، جمال‌الدین یوسف، ***الدر النظیم***، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی‌تا.

۹. ابن‌حبان، ***الثقات***، تحقیق شعیب الأرنوط، بیروت، موسسة الرسالة، ۱٤۱٤ ق.

۱۰. ابن‌حبیب البغدادی، ***المنمق فی تاریخ قریش***، تصحیح خورشید احمد فاروق، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۱۱. ابن‌حجر عسقلانی، احمد بن علی، ***فتح الباری شرح صحیح البخاری***، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.

۱۲. ــــــــــ، احمد بن علی، ***الإصابة فی تمییز الصحابة***، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و شیخ علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱٤۱۵ ق.

۱۳. ابن‌خلدون، ***مقدمه***،بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

۱٤. ابن‌سعد، ***الطبقات الکبری***، بیروت، دار صادر، بی‌تا.

۱۵. ابن‌سلام، ***غریب الحدیث***، تحقیق محمد عبدالمعید خان، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۳۹٦ ق.

۱٦. ابن‌سلامة، ابوعبدالله بن محمد القضاعی، ***مسند الشهاب***، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت، موسسة الرسالة، ۱٤۰۵ ق.

۱۷. ابن‌سیدة، ابوالحسن علی بن اسماعیل المرسی، ***المحکم و المحیط الاعظم***، تحقیق عبدالحمید هنداوی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۰ م.

۱۸. ابن‌شبه نمیزی، ابوزید عمر بن شبة، ***تاریخ مدینة المنورة***، تحقیق فهیم محمد شلتوت، قم، دار الفکر، ۱٤۱۰ ق.

۱۹. ابن‌شعبه حرّانی، ***تحف العقول***، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱٤۰٤ ق.

۲۰. ابن‌عبدالبّر، ابوعمر یوسف بن عبدالله القرطبی، ***الاستیعاب***، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱٤۱۲ ق.

۲۱. ابن‌عبدربه اندلسی، ***العقد الفرید***، تحقیق محمد قمیحه، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱٤۰۷ ق.

۲۲. ابن‌عساکر، ***تاریخ مدینة دمشق الکبیر***، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱٤۱۵ ق.

۲۳. ابن‌قتیبة، ابومحمد عبدالله بن مسلم، ***تأویل مختلف الحدیث***، تحقیق اسماعیل اسعردی، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی‌تا.

۲٤. ـــــــــــ، ***عیون الاخبار***، قم، منشورات شریف الرضی (افست چاپ قاهره، ۱۹۲۵ م)، ۱۳۷۳.

۲۵. ابن‌قدامه مقدسی، عبدالله، ***المغنی***، تحقیق گروهی از علما، بیروت، دار الکتاب العربی، بی‌تا.

۲٦. ابن‌کثیر دمشقی، ***البدایة و النهایة***، تحقیق علی شیری، بیروت، دار إحیا التراث العربی، ۱٤۰۸ ق.

۲۷. ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، تحقیق علی مهنّا و سمیر جابر، بیروت، دار الفکر الأغانی، بی‌تا.

۲۸. ابی‌داود، سلیمان بن اشعث سجستانی، ***سنن ابی‌داود***، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت، دار الفکر، ۱٤۱۰ ق.

۲۹. احمد امین، ***ضحی الاسلام***، دار الکتاب العربی، بیروت، چ ۱۰، بی‌تا.

۳۰. احمد بن حنبل، ***مسند***، بیروت، دار صادر، بی‌تا.

۳۱. البانی، محمد ناصر، ***ارواء الغلیل***، تحقیق زهی الشاویش، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱٤۰۵ ق.

۳۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، ***الصحیح***، بیروت، دار الفکر، ۱٤۰۱ ق.

۳۳. بکری، ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز، ***معجم ما استعجم***، تحقیق مصطفی السقا، بیروت، عالم الکتب، ۱٤۰۳ ق.

۳٤. بلاذری، احمد بن یحیی، ***انساب الاشراف***، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ۱٤۱۷ ق.

۳۵. ـــــــــــ، ***فتوح البلدان***، قاهره، مکتبة النهضة المصریة، ۱۳۷۹ ق.

۳٦. بیهقی، احمد بن حسین، ***السنن الکبری***، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.

۳۷. تمیمی، محمد بن احمد، ***المحن***، تحقیق عمر سلیمان العقیلی، ریاض، دار العلوم، ۱٤۰٤ ق.

۳۸. ثقفی کوفی اصفهانی، ابراهیم بن محمد، ***الغارات***، تحقیق سید جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.

۳۹. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، ***البیان والتبیین***،تحقیق فوزی عطوی، بیروت، دار صعب، ۱۹٦۸ م.

٤۰. ـــــــــــ، ***الحیوان***، تحقیق یحیی الشامی، بیروت، دار و مکتبة الهلال، ۱۹٦۸ م.

٤۱. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، ***رسائل الجاحظ***، تحقیق و تقدیم عبدالامیر علی مهنا، بیروت، دار الحداثة، ۱۹۸۸ م.

٤۲. جرجی، زیدان، ***تاریخ تمدن اسلام***، ترجمه و نگارش علی جواهرکلام، تهران، امیرکبیر، ۲۵۳٦.

٤۳. جمال، جودة، ***اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی موالی در صدر اسلام***، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.

٤٤. جوهری، اسماعیل بن حماد، ***صحاح اللغة***، احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دار العلم للملائین، ۱٤۰۷ ق.

٤۵. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد بن عبدالله، ***المستدرک علی الصحیحین***، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.

٤٦. حسینی، سید حسین، «نگاهی به راهبردهای ارزشی پیامبر اکرمﷺ در وحدت اسلامی»، ***مجله مشکوة***، شماره ٦۱ ـ ٦۰، ص ۳۸ ـ ۱۹، پاییز و زمستان ۱۳۷۷.

٤۷. حموی، ابوعبدالله، ***معجم الادباء***، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱٤۱۱ ق.

٤۸. دارقطنی، علی بن عمر، ***سنن***، تحقیق مجدی بن منصور بن سید الشوری، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱٤۱۷ ق.

٤۹. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، ***سیر أعلام النبلاء***، تحقیق شعیب الأرنوط و حسین الاسد، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱٤۱۳ ق.

۵۰. زبیر بن بکّار، ***اخبار الموفقیات***، تحقیق سامی مکّی العانی، قم، منشورات الرضی، ۱۳۷٤.

۵۱. زمخشری، ***الفائق فی غریب الحدیث***، تحقیق ابراهیم شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱٤۱۷ ق.

۵۲. سرخسی شمس‌الدین، ***المبسوط***، بیروت، دار المعرفة، ۱٤۰٦ ق.

۵۳. سلیم بن قیس هلالی، ***کتاب سلیم بن قیس***، تحقیق محمدباقر انصاری، قم، مؤسسه انتشارات الهادیؑ، ۱٤۲۰ ق.

۵٤. سلیمانی، عبدالرحیم، «قوم یهود از برگزیدگی تا نژادپرستی»، ***فصلنامه هفت آسمان***، تابستان ۱۳۸۳، ش ۲۲، ص ۱۳٤ ـ ۱۱۳.

۵۵. سمرقندی، ابواللیث نصر بن محمد، ***تفسیر السمرقندی***، تحقیق محمود مطرجی، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.

۵٦. شبلی نعمانی، «نقد تاریخ التمدن الاسلامی»، ***مجله المنار***، شماره ۳۲۲، ص ٦۷ ـ ۵۸، دی ماه ۱۲۹۰.

۵۷. صدوق، ابن‌بابویه، ***من لا یحضره الفقیه***، تصحیح و تعلیق علی‌اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱٤۰٤ ق.

۵۸. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، ***المصنف***، تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، بی‌جا، المجلس العلمی، بی‌تا.

۵۹. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، ***المعجم الکبیر***، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

٦٠. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، ***مجمع البیان فی تفسیر القرآن***، بیروت، موسسة الاعلمی للمطبوعات، ١٤١٥ ق.

٦١. طبری، محمد بن جریر، ***تاریخ الرسل و الملوک***، تحقیق گروهی از علما، بیروت، مؤسسة الأعلمی، بی‌تا.

٦٢. ـــــــــــ، ***جامع البیان***، تحقیق صدقی جمیل العطار، بیروت، دار الفکر، ١٤١٥ ق.

٦٣. ـــــــــــ، ***دلائل الامامة***، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٣ ق.

٦٤. عاملی، سید جعفر مرتضی، ***سلمان الفارسی فی مواجهة التحدی***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ١٣٦٨.

٦٥. عبدالعزیز الدوری، ***النظم الاسلامیة***، بغداد، بیت الحکمة، ١٩٨٨ م.

٦٦. ـــــــــــ، ***مقدمة فی تاریخ صدر الاسلام***، بیروت، مرکز دراسات الوحدة العربیة، ٢٠٠٥ م.

٦٧. عبدالعزیز اللمیلم، ***وضع الموالی فی دولة الأمویة***، بیروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ق.

٦٨. علی، جواد، ***المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام***، بیروت، دار الساقی، ١٤٢٢ ق.

٦٩. عماد علی، ***الموالی و دورهم فی الدعوة إلی الله تعالی***، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤٢٥ ق.

٧٠. فاروق عمر، ***ثورة العباسیة***، بغداد، دار الشؤون الثقافیة العامة، ١٩٨٩ م.

٧١. الفراء البغوی، حسین بن مسعود، ***تفسیر البغوی***، تحقیق خالد عبدالرحمن العک، بیروت، دارالمعرفة، بی‌تا.

٧٢. فراهیدی، خلیل بن احمد، ***العین***، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم، دارالهجرة، ١٤٠٩ ق.

٧٣. فضل بن شاذان، ***الایضاح***، تحقیق سید جلال‌الدین ارموی، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ١٣٥١ ش.

٧٤. فلوتن، فان، ***السیادة العربیة والشیعة و الأسرائیلیات فی عهد بنی‌أمیة***، ترجمه از فرانسه حسن ابراهیم حسن و محمد ذکی ابراهیم، قاهره، مکتبة النهضة المصریه، ١٩٦٥ م.

٧٥. قاضی ابویوسف، ***الخراج***، بیروت، دار المعرفة، ١٩٧٩ م.

٧٦. قاضی نعمان مغربی تمیمی، ***شرح الأخبار فی فضایل الائمة الاطهار***، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی‌تا.

٧٧. القرطبی بن رشد، ابوالولید محمد بن احمد، ***البیان والتحصیل***، تحقیق محمد حجی و همکاران، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ١٤٠٨ ق.

۷۸. قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد، ***الجامع لاحکام القرآن***، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۹۸۵ م.

۷۹. کحلانی، ***سبل السلام***، تحقیق محمد عبدالعزیز الخولی، قاهره، شرکة مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی، ۱۳۷۹ ق.

۸۰. کلینی، محمد بن یعقوب، ***اصول الکافی***، تحقیق علی‌اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.

۸۱. گلدزیهر، ایگناس، ***العقیدة و الشریعة فی الاسلام***، ترجمه از آلمانی به عربی محمد یوسف موسی، عبدالعزیز عبدالحق و علی حسن عبدالقادر، بیروت، دار الرائد العربی، افست از روی نسخه دار الکتاب المصری، ۱۹٤٦ م.

۸۲. مالک بن انس، ***المدونة الکبری***، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، بی‌تا.

۸۳. مبرد، محمد بن زید ، ***الکامل فی اللغة و الادب***، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دار الفکر العربی، ۱٤۱۷ ق.

۸٤. محاملی، حسین بن اسماعیل، ***أمالی***، تحقیق ابراهیم القیس، اردن، المکتبة الأسلامیة، دار ابن‌قیم، ۱٤۱۲ ق.

۸۵. محمودآبادی، اصغر و دیگران، «بررسی جایگاه موالی در جامعه عصر اموی»، ***فصلنامه علمی ـ پژوهشی تاریخ***، سال سوم، شماره ۸ ، بهار ۱۳۸۷، ص ۱۲۰ ـ ۱۰۱.

۸٦. مروزی، نعیم بن حماد، ***کتاب الفتن***، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دار الفکر، ۱٤۱٤ ق.

۸۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، ***مروج الذهب و معادن الجوهر***، تحقیق یوسف اسعد داغر، بیروت، دار الاندلس، ۱۹٦۵ م.

۸۸. مسلم بن حجاج نیشابوری، ***جامع الصحیح***، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.

۸۹. مفید، ***الاختصاص***، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱٤۱٤ ق.

۹۰. مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی، ***امتاع الاسماع بما للنبی ﷺ من الاحوال و الاموال و الحفرة و المتاع***، تحقیق محمد عبدالحمید النمیسی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱٤۲۰ ق.

۹۱. مناوی، محمد عبدالرؤوف، ***فیض القدیر***، تحقیق احمد عبدالسلام، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱٤۱۵ ق.

۹۲. ناشناس، ***اخبار الدولة العباسیة***، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، بیروت، دار الطلیعة، ۱۹۷۱ م.

۹۳. نجار، ***الدولة الاموية فی الشرق***، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۹۹۵ م.

۹٤. النهروانی، معافی بن زکریا، ***الجلیس الصالح و الانیس الناصح***، تحقیق احسان عباس، بیروت، عالم الکتب، ۱٤۱۳ ق.

۹۵. هیثمی، نورالدین علی بن ابی‌بکر، ***مجمع الزوائد و منبع الفوائد***، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱٤۰۸ ق.

۹٦. ولهاوزن، یولیوس، ***تاریخ الدولة العربیة***، ترجمه از آلمانی محمد عبدالهادی ابوریده، قاهره، لجنة التألیف و الترجمة و النشر، ۱۹۵۸ م.

۹۷. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، ***تاریخ یعقوبی***، قم، مؤسسه و نشر فرهنگ اهل‌بیت علیهم‌السلام، بی‌تا.